

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/09/27

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

«الرابعة إذا خطب فأجابت قبل حرم على غيره خطبتها و لو تزوج ذلك الغير كان العقد صحيحاً» [1] چهارمین مسئله از مسائل هفت گانه ای که مرحوم محقق در اینجا مطرح کردند این است که اگر مردی از زنی خطبه کرد، خواستگاری کرد و آن زن اجابت کرد و هنوز عقد نشده، مرد دیگری خواستگاری کند، این حرام است؛ ولی اگر برابر این خواستگاری محرم، عقد کردند، آن عقد صحیح است و حلال؛ «فهاهنا أمران»: یکی حکم تکلیفی خطبه است و یکی حکم وضعی عقد است. اگر زنی همسر نداشت و خطبه او جائز بود - چون آنجا که خطبه جائز نیست در فرع قبلی یعنی مسئله سوم ذکر کردند که کجا خطبه و خواستگاری حرام است - اگر مردی خواستگاری کرد و این زن اجابت کرد، مرد دیگری بخواهد خواستگاری کند تکلیفاً حرام است؛ ولی اگر برابر این خواستگاری دوم، عقدی واقع شود، وضعاً آن عقد صحیح است. در مسئله سوم اصل تعریض خطبه را که کجا حرام است ذکر کردند و در پایان فرمودند که اگر هم برابر خطبه محرم عقدی واقع شود آن عقد صحیح است.

معیار صحت در مسئله سوم و چهارم یکی است: زیرا حرمت و نهی به خارج از عقد تعلق گرفته است خطبه و خواستگاری چیزی است، عقد چیزی دیگر است؛ اگر خطبه و خواستگاری محرم بود، دلیلی بر حرمت عقد نیست. اگر نهی به خود عقد بخورد ممکن است ارشاد به فساد باشد و عقد فاسد باشد؛ ولی اگر نهی به خارج از عقد نکاح خورد به خطبه متوجه شد، دلیلی بر فساد عقد نیست.

دلیل این حکم چیست؟ ما یک سلسله ادله ای برای حرمت عقد داریم و یک سلسله ادله ای هم به عنوان مطلقات و عمومات داریم. اگر خواستیم از این مطلق و عام خارج شویم، نص خاص می طلبد. گرچه حرمت، حصر لفظی نشد؛ ولی حصر استقرایی شد. بیان آن این است که اگر خواستند یک حکمی را حصر کنند دو راه دارد: یکی اینکه با الفاظ مفید حصر مثل «إنما» و مانند آن حصر کنند؛ یا در مقام تعداد و شمارش که در مقام عدّ است، پنج تا یا شش تا را ذکر کنند، این مفید حصر است. اگر بگویند «إنما يفطر الصوم كذا وكذا»، مفطرات در همین ها محصور می شود؛ یا اگر مفطرات را به صورتی که در مقام حصر و در مقام تعدید هستند ذکر کنند؛ مثلاً ده شیء را ذکر کنند و بقیه را ذکر نکنند، چون در مقام بیان هستند مفید حصر است.

جریان عیوب موجب فسخ از همین قبیل است: گاهی به صورت «إنما» آمده، گاهی در مقام تحدید است که فرمودند عیوبی که باعث فسخ است، این چهار تا است: کلمه «إنما»، «لا يفسخ العقد إلا كذا»، با نفی و «إلا»، یا با «إنما»، اینها نیامده؛ ولی چون در مقام تعدید و تحدید است مفید حصر است. حرمت نکاح زن از قبیل «إنما يحرم» یا از قبیل تعداد در

مقام حصر، هیچ کدام نیست؛ یک سلسله اصول اولیه است که حلیت است، یک؛ گذشته از آن اطلاقات و عمومات اولیه «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ» [2] و مانند آن، شش مورد استقصاء شده است که اینها حرام است؛ «نَسَب» «رضاع»، «مصاهره»، «استیفای عدد»، «لعان» و «کفر» هستند، اینها از موارد خاص استقراء شده است، غیر از این هر چه استقراء کردند نیافتند، آنوقت مشمول ﴿وَأَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾ [3] است. هر زنی که از این عناوین شش گانه بیرون باشد، مشمول ﴿وَأَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾ دلیل اجتهادی است، ادله فقهاتی هم که آن را همراهی می کند.

جریان حرمت زنی که خطبه او محرم است، داخل در هیچ کدام از این عناوین شش گانه نیست؛ لذا مرحوم محقق چه در مسئله سوم و چه در مسئله چهارم، فرمودند درست است که اگر دلیلی داشتیم می گوییم خطبه حرام است، مثل مسئله سوم؛ اما بر فرض حرمت خواستگاری، دلیلی بر حرمت این زن نیست؛ زیرا بیش از آن شش عنوان از ادله استفاده نشد و این زن هم که داخل در هیچ کدام از عناوین سته نیست؛ قهراً مشمول ﴿وَأَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾ است. پس اگر ما خواستیم حصر استفاده کنیم دو راه دارد: یا خود روایت عهده دار کلمه «إنما» باشد یا درصدد تحدید باشد، این قسم اول؛ یا از استقراء بیش از این بدست نیاید، این قسم دوم. در جریان حصر محرمات، قسم دوم است؛ یعنی آن «إصالة الحل» از یک طرف و ﴿وَأَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾ از طرف دیگر، اصل را بر حلیت دانستند. آنچه که با استقراء ثابت شد همین شش عنوان است؛ اگر «نَسَب» بود، اگر «رضاع» بود، اگر «مصاهره» بود، اگر «استیفای عدد» بود، اگر «لعان» بود و اگر «کفر» بود حرمت آور است، و اگر هیچ کدام از این عناوین شش گانه نبود، ﴿وَأَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾ است. جریان زنی که خطبه او محرم است چه در مسئله سوم، چه در مسئله چهارم، داخل در هیچ کدام از آن عناوین شش گانه نیست؛ بنابراین می شود محلّل.

مطلب دوم آن است که در مسئله سوم چون آیه متعرض شد که حق تعریض ندارید مگر اینکه در موارد خاص خودش، این را فقهایی ما مطرح کردند. مسئله اینکه اگر زنی مورد خطبه مردی قرار گرفت، دیگری حق مداخله ندارد، این در روایات ما نیست؛ لذا غالب فقها تعرض نکردند یا اگر هم تعرض کردند بدون خلاف فتوا به جواز دادند، حالا حرازت و کراهت دارد مطلب دیگری است. ولی چون در سُنن بیهقی روایتی را نقل کردند که بر فرض صحت، دلالت آن هم تام نیست و برخی از اهل سنت هم فتوا به حرمت دادند، کسانی که در صدد تدوین فقه مقارن بودند؛ مثل مرحوم شیخ در خلاف، بعدها مرحوم علامه در مختلف، «بالصراحه» ذکر می کنند که آنها این را می گویند که حرف ما این است؛ ولی مرحوم محقق در متن شرایع کتاب او، کتاب فقه مقارن نیست، غالباً همان فقه امامیه را ذکر می کنند، گاهی به صورت «قیل» یا اشاره ای دارد که نظر اهل سنت را ذکر می کند، مقام ما هم از همین قبیل است. اینکه ایشان مسئله چهارم را ذکر کردند که اگر مردی از زنی خواستگاری کرد، دیگری حق ورود ندارد، برابر حرفی است که آنها گفتند و نظر شریف خود ایشان هم این است که بر فرض که این خطبه حرام باشد، عقد حرام نیست؛ چون نهی به خارج از عقد تعلق گرفته است. این هم یک مطلب.

مطلب دیگر این است که ورود در خطبه دیگری که حرام است، آیا مشروط به اجابت آن زن است یا قبل از اجابت هم حرام است؟ اگر مردی از زنی خطبه و خواستگاری کرد و آن زن در صدد فکر است و هنوز نظر مثبتی نداد، می گویند دلیلی بر حرمت خطبه بعدی نیست، چون زن فکر می کند که «أيهما أحسن»؛ ولی اگر جواب داد، خطبه دومی می شود حرام. لذا مرحوم محقق (رضوان الله علیه) در متن شرایع این قید «فأجابت» را ذکر کرد که اگر مردی از

زني خواستگاري کرد او هم جواب مثبت داد، و چون جواب مثبت داد، ورود ديگري مي‌شود محرم؛ پس در اثناي خطبه قبل از اجابت، معلوم نيست حرمت داشته باشد. اين صورت مسئله است.

اما دليل مسئله: اگر واقعاً چيزي از طريق اهل سنت نقل شده و راويان آنها نه عادل، بلکه موثق بودند، اين مي‌شود حجت؛ لکن وثاقت آن راويان ثابت نشده است، وگرنه صرف اينکه راوي اهل سنت است مستحضريد که ضرر نمي‌رساند؛ نه امامي بودن نافع است و نه اهل سنت بودن ضرر، عمده وثاقت است. لذا اول مي‌گفتند خبر بايد خبر عادل باشد، بعد تنزل کردند گفتند به اينکه اگر عادل نبود موثق بود؛ مثل فتحي‌ها و واقفي‌ها که خيلي از آنها به نظر عده‌اي موثق‌اند، ولي گرچه عادل نيستند کافي است. در مرحله سوم گفتند خبري که «موثق الصدور» است ولو راوي آن موثق نباشد هم حجت است؛ براي اينکه ما بايد بفهميم که اين روايت از امام صادر شده است، حالا شواهد فراواني داريم که اين روايت صادر شده است ولو اين شخصي که براي ما گزارش مي‌کند موثق نيست؛ اما قرائني هست که حضرت اين مطلب را فرموده است. معيار حجيت وثاقت صدور است، نه وثاقت راوي، فضلاً از عدالت راوي. غرض اين است که اگر چنانچه از طريق آنها نقل شد و «موثق الصدور» بود مي‌شود معتبر؛ لکن چنين چيزي نيست. لذا مرحوم محقق (رضوان الله عليه) فرمودند نه آن ورود در خطبه برادر مؤمن حرام است و نه بر فرض حرمت، عقد باطل است.

فرع ديگر اين است که اگر غير مسلماني از اهل کتابي خواست در مسئله عقد انقطاعي از کسي خطبه کند و يک برادر ديگري از همان اهل کتاب وارد شد، اين ورود حرام نيست؛ چون در روايت دارد که ورود در خطبه «أخيه المؤمن». اگر ايشان بنا بر اينکه عقد کليميه در عقد انقطاعي جائز باشد؛ مثلاً يک کليمي از يک زن کليمي خواستگاري کرد، اين برادر مسلمان دارد وارد خطبه او مي‌شود، وارد خطبه «أخيه المؤمن» نشد؛ لذا بر فرض هم که ورود در خطبه حرام باشد، اينجا حرام نيست.

اما دليل مسئله: يک سلسله دليل اعتباري است که به دليل اخلاقي شبیه‌تر است که اين حرازت مي‌آورد، اختلاف مي‌آورد، اين بي‌ادبي هست، کم‌کم ممکن است زمينه سوء معاشرت را به همراه داشته باشد، اين‌گونه از مسائل که حرازت اخلاقي را به همراه دارد در آن هست؛ اما بتوان فتوا داد و حکم فقهي را از آن استفاده کرد که اين حرام است، اين دشوار است. پرسش: ...؟ پاسخ: نه، دوتا حرف است؛ در اثناء که هنوز اجابت نکرده که آنها فتوا به حرمت دادند، براي ما که مرحوم محقق فتوا دادند که اجابت را قيد آوردند، اين را اجابت کردند؛ اثمی در کار نيست تا بگوئيم تعاون بر اثم باشد. اين زن ديد که دومي بهتر از اولي است، نه براي آن زن محرم است و نه براي اين مرد؛ چون اين مرد خود را بهتر از اولي مي‌دانست، لذا عرضه کرد و آن زن هم حالا حاضر است که بپذيرد، گرچه اجابت دومي قيد نشده، صرف ورود در خواستگاري اجابت شده حرام است، ولو به دومي اجابت ندهد؛ اين تعاون بر اثم نيست، معصيتي نيست تا اين تعاون داشته باشد. حرازت اخلاقي سرچايش محفوظ است.

آيا اين ظلم است؟ آيا اين فتنه است؟ آيا عامل و سبب ديگري دارد که فتوا به حرمت دادند؟ يا نه، خواستند بگويند از نصوص ورود در «سوم أخيه المسلم» در معاملات از همان قبيل است. بعضي خواستند بگويند که اين يک نحوه تجارت است، يک؛ در تجارت ورود در معامله برادر تاجر حرام است، اين دو؛ پس ورود در خطبه برادر مؤمن حرام است، اين نتيجه؛ در حالي که صغراً و کبراً ممنوع است؛ يعني جريان نکاح از سنخ خريد و فروش نيست، بر فرض اگر از

سنخ خرید و فروش باشد، آنجا بیش از کراهت فتوا ندادند؛ یعنی کسی که دارد خرید و فروش می‌کند دیگری وارد شود و بگوید من بیشتر می‌خرم یا نقد می‌خرم! حازرت اخلاقی هست، کراهت را هم احیاناً گفتند. پس این یک خرید و فروشی است به زعم اینها، و چون در خرید و فروش ورود در معامله دیگری نهی شده، این هم نهی شده که این صغراً و کبراً ممنوع است. حالا روایاتی که به آن استدلال شده به اینکه این از سنخ خرید و فروش است، آن روایات را بخوانیم تا ببینیم که از آن چه استفاده‌ای می‌شود.

مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) در جلد بیستم، صفحه 87 باب 36 از ابواب مقدمات نکاح، چندین روایت نقل می‌کند که از بعضی از آن روایات، این معنا استشمام می‌شود که نکاح یک سنخی از خرید و فروش است.

روایت اول که مرحوم کلینی [4] «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ» که تا اینجا راویان معتبرند. «عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ» و «خَزَّاز» هر دو نقل شد، این «أبي أيوب» کنیه «ابراهیم بن عیسی» است که «ابراهیم بن عیسی» موثق است. «أبي أيوب الخزاز» از «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ» قهراً این روایت معتبر است. «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ عَنِ الرَّجُلِ يُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهَا». - نگاه به نامحرم را گفتند به اینکه «النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سَهْمٍ إِبْلِيسَ» [5] یک تیری است! واقعاً گناه، تیر خوردن است! در مسائل دیگر، گناه، تیر بیشتری دارد، البته اینها جزء جهاد متوسط است؛ گرچه در روایات از آن به جهاد اکبر یاد شده است - «أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهَا قَالَ نَعَمْ إِنَّمَا يَشْتَرِيهَا بِأَعْلَى الثَّمَنِ» [6] اینکه دارد ازدواج کند، همسرش را به گران‌ترین بها دارد می‌خرد. از عقد نکاح به اشترا یاد کرده است، به خرید و فروش یاد کرده است؛ پس حکم بیع را دارد، حکم اشترا را دارد. اگر عقد نکاح به منزله خرید و فروش است، پس خواستگاری او به منزله مساومه است؛ در مساومه گفتگو می‌کنند برای خرید. اگر مساومه محقق شد و ورود در مساومه برادر مؤمن جایز نبود، اینجا هم ورود در خواستگاری برادر مؤمن جایز نیست. این یک روایت.

روایت چهارم این باب که مرحوم کلینی [7] «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ اصْحَابِنَا» که مرسله است «عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ السَّرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنِ الرَّجُلِ يَنْظُرُ إِلَى الْمَرْأَةِ قَبْلَ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا»؛ آیا مرد می‌تواند قبل از اینکه با زنی ازدواج کند او را نگاه کند؟ «قَالَ نَعَمْ فَلَمْ يَعْطِي مَالاً» [8] او که مال خودش را صرف می‌کند، باید یک چیزی را ببیند و بخرد یا نه؟ ببیند تا برای چیزی پول بدهد یا نه؟ این مُشعر به این است که نکاح سنخی از خرید و فروش است.

روایت هفتم این باب که مرحوم شیخ طوسی «بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيِّ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مَسْكِينٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ» نقل کرد این است که «عبدالله بن سنان» می‌گوید به عرض امام صادق (سلام الله علیه) رسانیدیم: «الرَّجُلُ يُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى شَعْرِهَا» به موی او نگاه کند؟ چون در بحث‌های اولیه نکاح ملاحظه فرمودید که در روایات ما آمده که فرمودند: «فَإِنَّ الشَّعْرَ أَحَدُ الْجَمَالَيْنِ» [9] زن دو جمال دارد: یکی چهره اوست و یکی موی او. برابر آن روایاتی که دارد: «فَإِنَّ الشَّعْرَ أَحَدُ الْجَمَالَيْنِ». برای مرد جوان هم همین‌طور است. لذا اگر کسی سر کسی را بتراشد باید دیه بپردازد، این‌طور نیست که حالا بگوییم برخلاف زیبایی او شده است؛ سر کسی را تراشیدند شرعاً باید دیه بدهند. وقتی «ابن أبي العوجاء» وارد مسجد النبوی شد؛ چون آنجا سالانه می‌آمدند و یک سبقه بین المللی داشت، از هر گروهی می‌آمدند، مخالف و مؤلف می‌آمدند. «ابن أبي العوجاء» معروف به زنده هم آمده بود و به دنبال این می‌گشت که با کسی مناظره کند و مصاحبه کند، بعد گفتند

اگر خواستی مصاحبه کنی، آن مردی که آنجا نشسته است با او گفتگو کن! که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) بود. او رفت براهین فراوانی اقامه کرد و وقتی که برگشت خیلی خاموش برگشت، گفتند چگونه یافتی؟ گفت او بین من و خود، خدا را ثابت کرد و من نزدیک بود ببینم، ولی ایمان نیاوردم، یک چنین جرثومه فساد بود! بعد در فضل وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) که چگونه بحر مَوَاج بود، گفت شما مرا به نبرد کسی فرستادی که «إِنَّهُ ابْنُ مَنْ حَلَقَ رُءُوسَ مَنْ تَرَوْنَ»؛ او پسر کسی است که پدرش سر همه اینها را تراشید، مگر سر تراشیدن کار آسانی است، مخصوصاً جوان سر خودش را بتراشد! اصلاً تراشیدن سر یک نحوه عرض بندگی است، مخصوصاً برای صروره. «إِنَّهُ ابْنُ مَنْ حَلَقَ رُءُوسَ مَنْ تَرَوْنَ»؛ او پسر کسی است که پدرش سر همه اینها را تراشید، شما مرا به مناظره چنین کسی فرستادید. [10]

به هر تقدیر: «فَقَالَ نَعَمْ إِنَّمَا يُرِيدُ أَنْ يَشْفِيَهَا بِالْغُلَى الثَّمَنُ»؛ [11] او با گران‌ترین قیمت می‌خواهد بخرد، نه برای آن است که مهریه خیلی زیاد است؛ یعنی او عمری را می‌خواهد با او زندگی کند. ملاحظه بفرمایید از خود همین روایات برمی‌آید که تعبیر به «اشترا»، تعبیر تشبیهی است؛ این اختصاصی ندارد به جایی که مهریه سنگین باشد. کسی تفصیل قائل نشد به جایی که مهریه سنگین است، ورود در خطبه حرام است؛ اما آنجا که مهریه کم است جائز است، این که نیست! منظور آن نیست که او مهریه زیاد می‌دهد، معلوم می‌شود که او عمری می‌خواهد با او زندگی کند. این تعبیر معلوم می‌شود که تعبیر تشبیهی است، تعبیر کنایی است؛ تعبیر فقهی نیست تا ما بگوییم این تنزیل است و حکم منزل بر منزل علیه وارد می‌شود و یک حکم دارند.

اینجا خیلی به مسئله نزدیک نیست. و در کتاب‌های فقهی هم که بعضی از فقها به آن تمسک کردند، اینها را تقریباً تأیید قرار دادند. آنکه محور اصلی است کلمه «سُوم» است؛ «سُوم» با «سین» و «واو»؛ یعنی معامله. چون در کتاب «بیع» ورود در سُوم برادر مؤمن نهی شده است و اینجا هم «سُوم» است؛ بنابراین ورود در خطبه برادر مؤمن ورود در سُوم است و مشمول آن نهی است، وگرنه آن «يُشْفِيهَا بِالْغُلَى الثَّمَنُ» می‌شود مؤید.

روایت هشتم این باب که مرحوم شیخ طوسی «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ» که این «غیاث» را گفتند موثق است. «عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ آلاَفُ التَّحِيَّةِ وَالثَّنَاءِ» فِي رَجُلٍ يَنْظُرُ إِلَى مَحَاسِنِ امْرَأَةٍ يُرِيدُ أَنْ يَنْزَوْجَهَا؛ یک مردی است که می‌خواهد با یک زنی ازدواج کند، آیا به محاسن او؛ یعنی به جاهایی که محور زینت اوست می‌تواند نگاه کند یا نه؟ «قَالَ لَا بَأْسَ»، چرا؟ «إِنَّمَا هُوَ مُسْتَامٌ»؛ این سُوم وقتی این «واو» آن که حرف علّه است به «الف» تبدیل شود، مثل «قول» می‌شود «قال»، «سُوم» می‌شود «سام»، به باب افتعال برود می‌شود «استام»، اسم فاعل آن می‌شود «مُستام». او مستام است؛ یعنی دارد سُوم انجام می‌دهد، دارد معامله انجام می‌دهد. آن وقت اگر این شخص مُستام است، قهراً کار او سُوم است و اگر کار او سُوم است، نهی‌ای که دارد وارد در سُوم برادر اخیه مسلم نشوید، اینجا هم نباید وارد در خطبه اخیه مؤمن شد. «لَا بَأْسَ إِنَّمَا هُوَ مُسْتَامٌ فَإِنْ يُفْرَأَ مَرْ يَكُنْ»؛ [12] اگر قضا و قدر الهی باشد یا خواست الهی باشد یا علل و عوامل دیگر همراهی کنند، این محقق می‌شود؛ پس بنابراین دلیلی ندارد که این جایز نباشد. همان‌طوری که کالایی را که می‌خواهد بخرد باید ببیند تا مغبون نشود، اینجا هم همسری که می‌خواهد ازدواج کند باید ببیند، عیب ندارد. این روایت می‌تواند زمینه استدلال را فراهم کند، البته ناتمام است که بعد اشاره خواهد شد.

روایت یازدهم این باب هم این است؛ مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) «عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عَرَبٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ

اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ يُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ يَخُوزُ لَهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهَا قَالَ نَعَمْ وَ تَرَفَّقَ لَهُ الثَّيَابُ بِأَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَشْفَرَهَا بِأَعْلَى الثَّمَنِ» [13] این مرد می‌تواند او را ببیند، برای اینکه می‌خواهد با گران‌ترین بها او را بخرد. تعبیر «بِأَعْلَى الثَّمَنِ». این نیست که مهریه او گران است؛ یعنی عمری را می‌خواهد با او به سر ببرد، پس می‌تواند ببیند.

روایت دوازدهم این باب که از قُرب الإسناد «عبدالله بن جعفر» است «عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ الْيَسَعِ الْبَاهِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (قَالَ) لَا بَأْسَ

أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَى مَخَاسِنِ الْمَرْأَةِ قَبْلَ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا». تا اینجا ارتباطی با بحث ما ندارد؛ اما ذیل آن فرمود: «فَإِنَّمَا هُوَ مُسْتَمٌّ» [14] می‌خواهد وارد معامله‌ای شود، پس باید ببیند. پرسش: ...؟ پاسخ: بله، منتها گفتند نظر ربه نداشته باشد، ببیند سالم است یا سالم نیست! این در بحث «نظر» قبلاً گذشت. روایت پنجم که کلمه «اشترا» داشت و کلمه «استیام» نداشت و به این مناسبت ما نقل نکردیم، در روایت پنج دارد که «فَلَمَّا يَنْظُرُ الرَّجُلُ إِلَى الْمَرْأَةِ يُرِيدُ تَزْوِجَهَا فَيَنْظُرُ إِلَى شَعْرِهَا وَمَخَاسِنِهَا قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُتَلَذِّذًا» [15] اگر قصد لذت ندارد و قصد ربه نیست، عیب ندارد؛ اصل نگاه است. این نگاه برای غیر کسی که اراده ازدواج دارد جایز نیست، برای او جایز است و به قصد شهوت که نباید نگاه کند. پرسش: ...؟ پاسخ: غرض این است که اینکه گفتند نگاه کند، در همین روایات دارد که به قصد ربه نگاه نکند، به قصد لذت نگاه نکند. پرسش: شهید در لمعه دارد که مستحب است نگاه کنی، آیا از همین روایت استفاده کرده است؟ پاسخ: آن ارشادی است، استحباب عبادی نیست نظیر نافله؛ اینکه می‌گویند مستحب است، یک استحباب ارشادی است که بعد فریب پیش نیاید، بعد طلاق پیش نیاید که «أَيْضًا الْخَلَاءُ» [16] است، انسان «علي الأُمِّيَالِ» وارد نشود؛ نظیر معاملات که گفتند بخرد.

پس دوتا روایت بود که در آن کلمه «مُستام» آمده بود. این کلمه «مُستام» نشان می‌دهد که این شبیه خرید و فروش است و چون شبیه خرید و فروش است، این زمینه می‌شود برای اینکه ما وارد شویم در مسئله «بیع» که ورود در «سُوم أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ» نهی شده است. پس تا اینجا از «يَشْفَرُهَا بِأَعْلَى الثَّمَنِ» و مانند آن، حکم فقهی استفاده نشده است، این یک؛ فقط از روایت هشت و دوازده ثابت شده است که این یک نحوه استیام است، سُوم است، معامله است، آن وقت این می‌شود صغری؛ برای روایاتی که در باب «بیع» آمده که ورود در «سُوم أَخِيهِ الْمُسْلِمِ» منهی است می‌شود کبری؛ قهراً از این صغری و آن کبری نتیجه می‌گیرند که اگر کسی در حال خطبه است و دیگری وارد شود این منهی است و این نتیجه. پس خود این مُستام بودن مطلب را ثابت نمی‌کند؛ خود این مُستام بودم صغری است برای مسئله که آیا ورود در سُوم برادر مؤمن جایز است یا جایز نیست، این روایات باب «بیع» می‌گوید. آنجا ثابت شد که دلیلی بر حرمت نیست، حداکثر یک نهی حزازی است؛ اگر بالاتر از اخلاقی هم باشد، یک نهی حکمی بیش از کراهت از آن استفاده نمی‌شود. لذا مرحوم محقق قدر متیقن را گرفته که مسئله اجابت باشد که اگر هم حزازی هست در حال اجابت است، وگرنه خطبه کننده‌های دیگری می‌آیند و او مختار است که هر کدام بهتر است را بپذیرد، به اولی که لازم نیست پاسخ مثبت بدهد.

پس برابر روایت دوازدهم و روایت هشتم، این عنوان «مُستام» ذکر شده، از اینها حکم فقهی در نمی‌آید؛ اینها فقط موضوع درست می‌کند برای روایات باب عقد بیع که در آنجا دارد ورود «سُوم أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ» مثلاً منهی است، از آنجا هم حداکثر کراهت در می‌آید.

«فتحصل» اینکه مرحوم محقق (رضوان الله علیه) فرمودند و غالب فقها هم فرمودند، این حق است؛ ورود در خطبه برادر مؤمن حداکثر حزانت اخلاقی می آورد و مانند آن، حرمت ندارد.

فرع بعدی روشن است؛ چه اینکه در ذیل مسئله سوم آن فرع روشن شد. اینکه بر فرض این خطبه حرام باشد، دلیلی بر حرمت عقد نیست؛ چون نهی به خارج از عقد نکاح خورده است. اگر نهی به خصوص عقد نکاح بخورد، حالا ممکن است بگوییم به اینکه ارشاد به وضعیت دارد، ارشاد به بطلان دارد یا مثلاً کذا. نهی در امور وضعی ارشاد به بطلان است، ممکن است بگوییم یا باید بگوییم؛ ولی وقتی نهی به خارج از عقد خورده، هیچ دلیلی بر فساد این عقد نیست. لذا آنجا که یقیناً حرام است مثل تعریض خطبه در زمان عده، یقیناً حرام است؛ اما با این وجود وقتی عده منقضی شد، نکاح با او حلال است.

-
- [1] شرائع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعیلیان)، المحقق الحلّی، ج 2، ص 244.
 - [2] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 6، ص 339، ط.الاسلامیة.
 - [3] نساء/سوره 4، آیه 24.
 - [4] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 365، ط.الاسلامیة.
 - [5] من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج 4، ص 18.
 - [6] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعالمی، ج 20، ص 87 و 88، ابواب مقدمات النکاح وآدابه، باب 36، حدیث 1، ط آل البيت.
 - [7] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 365، ط.الاسلامیة.
 - [8] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعالمی، ج 20، ص 88، ابواب مقدمات النکاح وآدابه، باب 36، حدیث 4، ط آل البيت.
 - [9] دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی، ج 2، ص 196.
 - [10] من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج 2، ص 250 و 251.
 - [11] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعالمی، ج 20، ص 89، ابواب مقدمات النکاح وآدابه، باب 36، حدیث 7، ط آل البيت.
 - [12] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعالمی، ج 20، ص 89، ابواب مقدمات النکاح وآدابه، باب 36، حدیث 8، ط آل البيت.
 - [13] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعالمی، ج 20، ص 90، ابواب مقدمات النکاح وآدابه، باب 36، حدیث 11، ط آل البيت.
 - [14] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحرالعالمی، ج 20، ص 90، ابواب مقدمات النکاح وآدابه، باب 36، حدیث 12، ط آل البيت.

- [15] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 20، ص 88، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب 36، حديث 5، ط آل البيت.
- [16] نهج الفصاحة، ابوالقاسم پاينده، ص 157.
- [17] وسائل الشيعة، العلامة الشيخ الحر العاملي، ج 20، ص 90، ابواب مقدمات النكاح وآدابه، باب 36، حديث 13، ط آل البيت.